

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

دانشکده علوم انسانی

مقایسه نظریه تفرد-جدایی مارگارت ماehler و نظریه رشد کودک دونالد وینیکات

استاد: دکتر سارا افشاری

سعید یزدان خواه فرد

نیمسال اول ۹۹-۱۴۰۰

مقدمه

دونالد وینیکات روانکاو انگلیسی بوده که رویکر روان تحلیلی داشته و همانند دیگر پیروان این مکتب ، توجه زیادی به مسائل سرکوب شده و بخش ناهشیار داشته.

مارگارت ماehler نیز مانند وینیکات رویکر روان تحلیلی داشته. او زاده مجارستان بوده.

هردوی آن ها ابتدا در رشته پزشکی تحصیل کردند و مدرک خود را به دست آوردند و سپس به دلیل علاقمند شدن به روانکاوی به آن گرایش پیدا کردند.

هر دو روانشناس نظریه ای در مورد روابط شیء و مراحل رشد نوزاد داشتند که تا به امروز کاربرد های خود را دارند.

ماهلر ماه های اولیه رشد کودک را متشکل از ۳ مرحله و ۵ خرده مرحله میدانند که وجود کاستی در هر یک باعث بروز مشکلاتی در آینده فرد می شود.

او در سال ۱۹۴۹ در مقاله ای به اختلال "روان پریشی همزیستی" اشاره کرد و آن را نتیجه انحرافات در رشد طبیعی دانست.

وینیکات در نظریه خود به موضوعاتی از قبیل: نگهداری ، موضوع گذاری ، مراحل مراقبت ، مادر به اندازه کافی خوب و ویژگی های او ، مراحل وابستگی و ... اشاره کرده است.

در بخش هایی از این مقایسه به فروید نیز اشاراتی شده است. او زاده فرایبورگ در آلمان است و تحصیلات اولیه او در رشته پزشکی بود. سپس در پی علاقه اش با شارکو به تحقیق در زمینه هیستری پرداخت و در نهایت مکتب روانکاوی بنا نهاد.

نظریه فروید در زمینه رشد روانی-جنسی است اما اشتراکاتی با نظریه ماهر و وینیکات نیز دارد.

در حقیقت ماهلر و وینیکات از پیروان سبکی هستند که فروید آن را بنا نهاد. در ابتدا وینیکات به شدت متأثر از فروید و ملانی کلاین بود اما به تدریج خود را متمایز کرد و به لحن خودش سخن می گفت.

ماهلر هدفی مبنی بر ایجاد نظریه جدید نداشت بلکه در پی گسترش و پر کردن خلاء های موجود در نظریاتی مانند نظریه رشد فروید و نظریه رشد روانی اجتماعی اریکسون بود. نظریه اریکسون و فروید بسیار مشابه و گاهی منطبق بر هم هستند

بدیهی است که در نظریه ماهر ، مفاهیم فرویدی نیز گنجانده شده باشد اما از آن جا که در پی پر کردن خلاها بوده است نباید انتظار شباهت یا انطباق زیادی با نظریه فروید داشته باشیم.

به بیان دیگر نظریه فروید یک طرح اولیه و هدایت کننده برای افراد دیگر است و به تدریج توسط افرادی مانند مارگارت کاهلر ، دونالد وینیکات ، اریک اریکسون و ... گسترش داده شد. در ادامه به مقایسه نظریه وینیکات و ماهر می پردازیم که به جز مفاهیم فروید در بخش های اندکی از آن نظریه فروید نیز وجود دارد.

۱. توجه به محیط درونی

وینیکات: در نظریه وینیکات به مفهوم موضوع اشاره شده که کودک در ابتدا موضوعات ذهنی علاقه دارد و توجهی به موضوعات عینی ندارد.

ماهلر: ماهر نیز در مرحله "در خودماندگی بهنجار" به این نکته اشاره کرده است که کودک در ابتدا فقط به محیط درونی بدنش علاقه دارد و به محیط خارجی بی توجه است و به عنوان مثال دلیل بیدار شدن کودک از خواب را فقط گرسنگی یا تنش های درونی کودک دانسته.

فروید: او نیز در مرحله دهانی با عبارت "خودشیفتگی اولیه" این این مرحله را فاقد شی دانست و اظهار کرد که کودک فقط به محیط درونی بدنش علاقه دارد.

۲. اهمیت ریش

وینیکات: وینیکات معتقد به وجود ریش بوده و در یک محیط مساعد را عاملی دانسته برای کمک به ریش و رشد بهتر.

او برای این محیط مساعد نمونه های آورده که بخش زیادی از آن به عملکرد مادر و رابطه بین مادر و فرزند است (منظور از مادر، فرد مراقبت کننده از نوزاد است. اغلب این مسئولیت به عهده مادر است به همین دلیل از او نام برده می شود)

ماهلر: ماهلر نیز به وجود پدیده ریش اعتقاد داشته و آن را تاثیرگذار در رشد کودک دانسته. او معتقد بود که کودک به دلیل لذات بسیار زیاد هیچ گاه نمیخواهد از مرحله "همزیستی بهنجار" خارج شود اما عملکرد های ریش او را وادار به خروج از این مرحله و رفتن به خرده مرحله "تمایز" میکنند. او این تغییر مرحله را متأثر از ریش دانسته.

فروید: فروید نیز مانند ماهلر و وینیکات به وجود ریش معتقد بود و گفته بود که مراحل رشد روانی جنسی توسط ریش هدایت می شوند.

۳. مادر به اندازه کافی خوب

وینیکات: وینیکات مادر نسبتاً خوب را مادری دانست که ابتدا به نیازهای کودک پاسخ آنی می دهد و هیچ وقتی معطل نمیکنند اما کم کم با توجه به شرایط مادر حتی اگر بخواهد هم نمی تواند به طور سریع پاسخگوی نیازهای کودک باشد و این رویداد به تدریج باعث کمتر شدن توقعات کودک می شود و او نیاز به مادر را درک می کند.

ماهلر: ماهلر به طور دقیق عبارت "مادر به اندازه کافی خوب" را از وینیکات قرض گرفتیم و تمامی مفهیم او را نیز برای خود به کار برد. و مانع او که به درک نیاز به مادر توسط کودک اشاره کرد و گفت درک این نیاز در خرده مرحله "نزدیکی خواهی" به طور کامل رخ می دهد و کودک کاملاً نیازمندی به مادر را درک می کند.

۴. موضوع و موضوع گذاری

وینیکات: همانطور که گفته شد وینیکات معتقد بود کودک ابتدا به موضوعات درونی علاقمند است و کم کم از پستان مادر لذت میبرد و در مراحل بعد کودک با نشان دادن علاقه به اشیای خارجی مانند پتو یا عروسک علاقه نشان می دهد و این علاقه زمینه ساز تمایز کودک می شود و باعث دلگرمی کودک به هنگام استقلال می شوند.

ماهler: ماهلر در خرده مرحله "تمایز" به این موضوع اشاره کرد که کودک اشیا را با مادرش مقایسه می کند و این شروع استقلال اوست. او همچنین حس دلگرمی را به هنگام استقلال ذکر کرد اما آن را در علاقمندی به اشیای خارجی ندانست. از آن حس به عنوان "لنگر ایمن از خوشبختی" نام برد که در اثر یک همزیستی خوب با مادر ایجاد می شود و کودک به هنگام استقلال احساس سردرگمی نمیکند بلکه او همیشه لنگری ایمن از خوشبختی را دارد.

۵. حس خالق بودن

وینیکات: وینیکات این نکته را به عنوان یکی از ویژگی های مادر به اندازه کافی خوب دانست که با برآورده کردن نیاز های کودک در زودترین زمان به وجود می آید. کودک حس می کند که با گریه مادر به او شیر می دهد و او را بغل می کند ، انگار که او خالق حرکات مادر است و بر او تسلط دارد.

ماهler: ماهلر نیز با گفتن این نکته که کودک در ابتدا خودش را با مادر یکی می داند و هیچ تمایزی بین خود و او قائل نمیشود. و مادر با بر آورده کردن این نیاز ها باعث می شود که کودک فکر کند قدرت مطلق است که این مفهوم در مرحله "همزیستی بهنجار" رخ می دهد.

۶. کنش آینه ای

هم ماهر و هم وینیکات در نظریه هایشان به این مفهوم اشاره کرده اند که مادر حرکات کودک را تقلید می کند ، با او با صدای بچگانه صحبت می کند ، او را به طور متقابل لمس می کند و به طور کلی حرکات کودک را تقلید می کند. این کار باعث دامن زدن به خطای نوزاد در یکی دانستن خودش با مادر می شود و کودک فکر می کند که با مادرش یکی است.

۷. وابستگی

وینیکات: وینیکات وابستگی را در دو سطح طبقه بندی کرد و در آخر استقلال را قرار داد. دو سطح وابستگی از نظر او عبارت است از: وابستگی مطلق و وابستگی نسبی. به عقیده او کودک از وابستگی مطلق به سمت وابستگی نسبی حرکت می کند و سپس به استقلال می رسد. به بیان ساده تر کودک در ابتدا در رابطه دو نفره (او و مادرش) قرار دارد و سپس به سمت روابط سه نفره می رود.

ماهلر: ماهر نیز این نکته را بیان کرده بود که در ابتدا در مراحل اولیه رشد (درخودماندگی ، همزیستی بهنجار) کودک خود را با مادر یکی می داند و سپس از خرده مرحله "تمایز" اولین گام تمایز را برمی دارد و در مراحل پایانی تمایز خود از مادر را به طور کامل درک می کند.

۹. دل بستگی

ماهلر و وینیکات به اهمیت وجود مادری در دسترس و صبور تاکید داشتند. آن ها محرومیت و جدایی از یک رابطه دو نفره مساعد مادر و کودک را عامل به وجود آمدن اختلالات و مشکلات روانی می دانستند. آن ها همچنین به اضطراب جدایی نیز اشاره کردند. ماهر وجود به اضطراب جدایی در خرده مرحله "تمایز" پی برده بود و کودکان را به دو دسته تقسیم کرده بود

الف) دسته ای که همزیستی خوبی داشته اند در نتیجه گریه نمی کنند و یا بسیار کم گریه می کنند.

ب) دسته ای که همزیستی سخت داشتند و حس اعتماد در آن ها ایجاد نشده در نتیجه بسیار گریه می کنند.

۱۰. مراقب

وینیکات در مبحث "انسجام و نگهداری" بیان می کند که کودک از نگاه کردن مادر لذت میبرد و از اینکه مادر به او نگاه می کند نیز لذت می برد.

ماهلر در مرحله "همزیستی بهنجار" به این اشاره کرد که کودک به چهره و چشمان مادر خیره می شود و لبخند میزند که به آن لبخند اجتماعی گفت. او همچنین در خرده مرحله "تمایز" بیان کرد که کودک مادر خود را با سایر افراد و اشیا مقایسه می کند و به او لبخند میزند اما در مواجهه با دیگران سرد و خشک است.

۱۱. درمان

هم **ماهلر** و هم **وینیکات** به طور کلی هدف درمانی یکسانی داشته اند و نظر آن ها در این باره این بود که کودک مرحله ای از رشد را به خوبی پشت سر گذاشته و به همین دلیل دچار اختلالاتی در آینده شده. آن ها سعی بر این داشتند که کودک را دوباره به آن مرحله برگردانند و باعث شکل گیری کامل آن مرحله به طور کاملاً مناسب برای او شوند. بنابراین کودک دیگر کمبودی حس نخواهد کرد و بدون مشکل به ادامه رشد خود می پردازد.

فروید: دستور کار فروید برای درمان اختلالات به هشیار آوردن بخش ناهشیار ذهن بود. او این کار را از طریق هیپنوتیز، تداعی آزاد و تعبیر رویا انجام می داد. او عقیده داشت که هر اختلالی ناشی از تکانه ها و احساسات ناهشیار فرد است. او بر این باور بود که باید درباره افکار و احساساتمان آگاهی بیشتری پیدا کنیم تا بتوانی آن ها را تا حدی کنترل کنیم، نه اینکه توسط آن ها کنترل شویم.

جمله مهمی در این زمینه می گود: "هر جا که نهاد هست، ایگو نیز باید باشد".

همانطور که از این جمله مشخص است ایگو نقش نهایی را در انجام رفتار دارد و هدف آن تعدیل میان خواسته های نهاد و سوپر ایگو است از این رو هیچ گاه نباید نهاد را به حال خود بگذارد زیرا این نیروی لذت جو حاضر است به هر قیمتی که شده به لذت برسد؛ نه تنها با زیر پا گذاشتن قانون بلکه حتی با نادیده گرفتن انسانیت و اخلاق.